

هستند، دنبال از بین بردن دین هستند. هر چند هم در روشنفکران و هم در میان مذهبی‌ها هستند کسانی که می‌فهمند اینطور نیست، به این معنی که مدرنیته و تجدد، یک فرآیند طبیعی است و با دین هم تعارض ندارد، استبداد و حفظ مواضع گذشته و منافع پیشین مسأله دیگری است، چه در بخش دینی و چه در بخش غیر دینی آن.

■ **ارزیابی شما از دوره پس از انقلاب چیست که باعث شد حزب قوام نیاید؟**

بعد از انقلاب چند حزب مانند حزب جمهوری اسلامی یا حزب خلق مسلمان ایجاد شد که متأسفانه به علت تقابل منافع سیاسی و دعوای جناح‌های موجود، این احزاب قربانی شدند، ابتدا حزب خلق مسلمان قربانی شد و سرانجام حزب جمهوری اسلامی نیز با فرمان امام منحل شد. بعد از دوم خرداد، اصلاح‌طلبان حزب درست کردند که همین اتفاقات تکرار شد. یعنی حزب، مختصری هم پا گرفت، اما در یک منازعه قدرت سیاسی در هیأت حاکمه، قربانی شد و بار دیگر به نقطه اول بازگشتیم، تا اینکه در سه سال پیش، اصلاح‌طلبان حزب جدید تأسیس کردند.

■ **اما مؤتلفه یک حزب قدیمی و سابقه دار در ایران است. چرا این حزب نتوانست به راستی یک حزب باشد؟**

به این دلیل که اساساً دیدگاه حزب مؤتلفه این است که همواره باید ببینند روحانیت چه می‌گوید. اگر افراد منتظر باشند که ببینند روحانیت چه می‌گوید، در این صورت حزب چه معنایی دارد؟ به همین دلیل شاهد افول این حزب هستیم یا بهتر است بگوییم اصلاً قوام نگرفت.

■ **بنابر این برای پی جویی علت ناکامی یا ضعف و زوال مجلس، باید به فرآیندهایی فراتر از سازوکار درونی خود مجلس توجه کنیم. اما در کنار این، مطابق توضیحات شما درباره رابطه سنت و تجدد، اینطور برداشت کردم که شما قائل هستید می‌شود میان مشروعیت و مقبولیت جمع کرد؟**

اساساً چیزی به عنوان مقبولیت وجود ندارد و آنچه هست، مشروعیت است. مشروعیت یعنی اراده مردم، یعنی همان چیزی که مرحوم نائینی و مرحوم امام گفتند.

■ **امام کتاب «ولایت فقیه» را زمانی نوشت که اصلاً قدرت حکومتی در اختیار نداشت.**

بله اما این ربطی به موضوع ندارد. نظریه «ولایت فقیه» می‌گوید کسی که حق حکومت کردن دارد، شرطش این است که این صفات را داشته باشد، مثلاً فقیه باشد و اگر کسی این صفات را ندارد، حق حکومت کردن ندارد. امام می‌گوید هر کسی که این صفات را داشت، حق حکومت کردن دارد! «ولایت فقیه» امام می‌گوید اگر قرار شد کسی اعمال ولایت کند، بنابر ادله اربعه، باید فقیه باشد. این رای، نتیجه نمی‌دهد که اگر کسی فقیه بود، حق حکومت کردن هم دارد، بلکه منظور این است که کسی که این ویژگی‌ها را ندارد، حق حکومت کردن ندارد. خود امام بارها گفت «به واسطه اینکه ملت مرا قبول دارد، من دولت تعیین می‌کنم». اگر امام به رای مردم نیازی نداشت، چرا باید به رفتارندوم مراجعه می‌کرد و همه

پرسی برگزاری می‌کرد؟

■ **اما با وجود تأکید بنیانگذار انقلاب بر «هنجار ساز بودن» رای مردم، امروز صدای کسانی بیشتر شنیده می‌شود که برای رای مردم اعتباری قائل نیستند. این چرخش چطور اتفاق افتاد؟**

ساخت سیاسی، اجتماعی و تاریخی موجود در کشور ایران زمینه ساز این چرخش شد. در ابتدای انقلاب، اختلافی میان شورای نگهبان و مجلس به وجود آمد، به این معنی که مجلس قانون وضع می‌کرد و شورای نگهبان آن را مغایر شرع می‌دانست و رد می‌کرد. امام (ره) یک راه حل داد. اما باید توجه کرد این راه حل امام (ره) زمانی ارائه شد که او بیش از ۸۰ سال داشت، ۸ سال رهبر انقلاب بود و جمهوری اسلامی را بنیان گذاشته بود و پیرمردی بود که رساله عملیه‌ای داشت. امامی با این ویژگی‌ها، یک راه حل برای این مسأله ارائه داد و آن راه حل این بود که اگر شورای نگهبان مصوبه مجلس را رد کرد، مصوبه بار دیگر به مجلس بازگردد، اگر مجلس بار دیگر با رای بالا بر همان مصوبه اصرار کرد، این مصوبه قانون قلمداد می‌شود و باید اجرا شود، زیرا تشخیص موضوع در هر مورد بر عهده عرف است و در حوزه حکومت، قوانین و مسائل اجتماعی هم مجلس نماینده عرف محسوب می‌شود. اگر مجلس تشخیص داد که این مسأله اولویت دارد، همان اجرا شود. آقای هاشمی به عنوان رئیس وقت مجلس پیشنهاد کرد که با وجود این، مصوبه از مجلس به رهبری ارسال شود تا از سوی او امضا شود، امام گفت لازم نیست، چرا رهبر باید امضا کند؟ وقتی مجلس تصمیم گرفت، کار تمام می‌شود و باید اجرا شود. اما آقایانی از علما در حوزه‌های علمیه فشار آوردند که دارند احکام خلاف اسلام تصویب می‌کنند. امام مجمع تشخیص مصلحت را درست کردند. امام از بیم تکرار بلایی که شیخ فضل الله نوری بر سر مشروطه آورد و راه را برای انهدام آن به دست رضاشاه باز کرد، برای اینکه این بلا بار دیگر بر سر انقلاب اسلامی نیاید، مجمع تشخیص را ایجاد کرد. اساساً به همین دلیل بود که امام خطاب به برخی از این علما گفت که شما حتی نمی‌توانید یک نانوائی را اداره کنید. بعد هم امام تأکید کرد که مجمع تشخیص در عرض مجلس نباشد و قانونگذاری نکند.

■ **امروز هم این دیدگاه جریان اصلی است یا اینکه قائل به مبانی دوگانه مشروعیت و مقبولیت هستند؟**

گذشته از این مسأله، اصلاً کسانی جریان اصلی شدند که بالمره قائل به چیز دیگری بودند و با این افراد و نگاه آنان، اساساً فرآیند دیگری رقم خورد. به باور من، مشروعیت و مقبولیت، تقسیم‌بندی بلاوجهی است. آقایان این حرف را زدند تا رویکرد خود را توجیه کنند. مقبولیت هم از همه پرسشی و انتخابات به دست می‌آید. حال، اگر توانستیم مقبولیت را از مجرای غیر از همه پرسشی و انتخابات به دست بیاوریم، چه بهتر، همین کار را می‌کنیم. در حالی که نظریه امام مطلقاً چنین چیزی نیست. در مقاله‌ای مفصل‌الین بحث را مطرح کردم که مشروعیت همان مقبولیت و مقبولیت همان مشروعیت است و این دوه رای مردم بستگی دارد و اگر مردم نخواستند، مشروعیتی وجود ندارد. یعنی اگر مردم نخواهند، حکومت مشروع نیست. علاوه بر این بحث، سازوکاری که پس از انقلاب اسلامی در ایران طراحی شد، سازوکار پذیرفته و عقلانی است که در قانون اساسی قرار دارد که اسم آن همه پرسشی است. مطابق قانون اساسی، می‌توان در مواردی به رای مردم مراجعه کرد، رای و رضایت مردم را از این طریق احراز کرد و وقتی نظر احراز شد، این نظر اجرا می‌شود. شاهد مدعی من اینک مطابق قانون اساسی وضع هنجارها از طریق همه پرسشی ممکن است، یعنی می‌شود با همه پرسشی قانون وضع کرد. معنای این امر چیست؟ آیا امام متوجه معنای این اصل نبود؟ خیلی هم خوب معنای این اصل را می‌دانست و حتی خبرگان که به این اصل رای دادند هم می‌دانستند چه چیزی را وضع می‌کنند. بنابر این مسأله متوجه بودن یا نبودن نسبت به معنای این اصل نیست، بلکه مسأله این است که اساساً دیدگاه غالب در آن زمان این بود که مردم با رای خود در همه پرسشی می‌توانند هنجار وضع کنند. اما امروز آن را تغییر داده‌اند و معنای دیگری از آن را بیان می‌کنند، اما این تغییر برداشت و تفسیر جدید، به چیزی که در قانون اساسی آمده است، ارتباطی ندارد.